هو العلیم

فقر حقیقی در دعا چه نسبتی با کمال معنوی دارد؟

نیاز ذاتی بنده و برخورداری او از عنایت خدا

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۶ - مجلس یازدهم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّي اللهُ عَلَي سيدنا و نبينا أبيالقاسم مُحَمّدٍ
و علي آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَي أعدائِهِم أجمَعين

بيان دو مطلب اساسی مورد تأكيد اهل معرفت، عرفان و اولياء الهی

وَ ما أنا يا رَبِّ وَ ما خَطَرى هَبنِي بِفَضلِک وَ تَصَدَّق عَلَيَّ بِعَفوِک أي رَبِّ جَلِّلنى بِستَرِک وَ اعفُ عَن تَوبيخى بِكرَمِ وَجهِک فَلَوِ اطَّلَعَ اليومَ عَلَى ذَنبى غَيرُک ما فَعَلتُهُ وَ لَو خِفتُ تَعجيلَ العُقوبَةِ لاجتَنَبتُهُ لا لِأَنَّک أهوَنُ النّاظِرينَ وَ أخَفُّ المُطَّلِعينَ بَل لِأَنَّک يا رَبِّ خَيرُ السّاتِرينَ وَ أحكمُ الحاكمينَ وَ أكرَمُ الأكرَمينَ؛
مرا به فضل خود ببخش و به عفو خودت بر من تصدق نما. ای پروردگار من! به پوشش خود من را بپوشان و گناهان من را مخفی بدار و از توبیخ و عقاب و عتاب من به کرامت وجه خودت درگذر.

در اين مسئله ديشب خدمت رفقا و دوستان عرض شد كه امام عليه‌السّلام دو مطلب را در اينجا برای ما با اين عبارت‌ها بيان می‌كنند؛ اين دو مطلب باهم يك ارتباط وثيق دارند و انسان در همهٔ رفتار و حركات و سكنات خودش بايد هميشه به اين دو قضيه و به اين دو مطلب ناظر باشد و اين دو مطلب را فراموش نكند. يعنی دو مطلب اساسی كه همهٔ اهل معرفت و عرفان و اولياء الهی روی اين دو قضيه تأكيد دارند و يك بار و دو بار هم نگفته‌اند. شما هركسی را از اهل معرفت و عرفان می‌بينيد همهٔ حرفش بر مدار اين دو قضيه است؛ حكايتی كه نقل می‌كند، مطلب و نصيحتی كه بيان می‌كند، پند و اندرزی كه می‌دهد، مطلب اخلاقی كه برای انسان می‌دهد، محورش اين دو قضيه و اين دو مطلب است. البته قبل از اين ما بايد بدانيم ائمه عليهم‌السّلام اين مطالب را واقعاً و از آن ته دلِ دل و ضمير و نفس خود می‌فرمودند و در دعاها و زيارت‌هايی كه ما می‌بينيم اينها آن حقيقت و واقعيت را بيان می‌كردند.

كيفيت مجالس پرسش و پاسخ ائمه عليهم‌السّلام

همان‌طوری‌كه ديشب خدمت دوستان عرض كرديم، يك وقت امام اين مطالب را در حضور مردم می‌گويد مثلاً امام صادق عليه‌السّلام در مدينه مجالسی داشتند و در مسجد مدينه يا گاهی در منزل خودشان مجلس بود و حضرت تشريف می‌آورند و در آنجا می‌نشستند و اصحاب هم می‌نشستند و افراد ـ چه خودِ اهل مدينه و چه افرادی از كوفه يا ری يا قم و خراسان و ساير بلاد ـ می‌آمدند و با خودشان يك طومار از تمام احكام و سؤالاتی كه برايشان پيدا می‌شد را می‌آوردند. سؤالات و مطالبی كه برای افراد و اشخاص از اطراف ـ مثل استفتائاتی كه الآن می‌كنند ـ بوده، آن موقع هم می‌نوشتند و خدمت امام عليه‌السّلام می‌آمدند و يكی‌يكی، مسئلهٔ اول، مسئلهٔ دوم، مسئلهٔ سوم و مسئلهٔ چهارم، بيان می‌كردند.

آن‌وقت حضرت يا مختصراً طبق همان سؤال و يا مفصلاً ـ و از خودشان هم اضافه می‌كردند ـ پاسخ آن شخص را می‌دادند و افراد زمانی كه به بلاد خودشان برمی‌گشتند اينها را به‌عنوان سند و به‌عنوان روايت و حديث در اختيار ساير افراد قرار می‌دادند كه اگر سايرين هم كه به همچنين مسائلی مبتلا شدند بدانند حكمش اين است و می‌گفتند كه ما از حضرت سؤال كرديم و حضرت اين‌طور فرمودند. اين مسائل راجع به ازدواج، معامله، نماز، روزه و ساير مسائل مانند حج و حتی مطالب اخلاقی بوده است و ائمه خيلی از مطالبشان به‌عنوان مطالب اخلاقی بوده است.

مثلاً راجع به امام جواد عليه‌السّلام داريم وقتی كه اهالی قم و ری آمدند كه آن حضرت را امتحان كنند، يك طومار درآوردند كه بيايند و اينها را راجع به احكام سؤال كنند. در هر مسئله‌ای كه سؤال می‌كردند، آن شخصی كه آمده بود و خودش را به‌جای امام جواد عليه‌السّلام عرضه كرده بود نتوانست

پاسخ بدهد و آنها متوجه شدند که نه، ایشان غیر از آن شخصی است که به‌دنبال او می‌گردند. تااینکه حضرت امام جواد تشریف آوردند و به تمام آن سؤالات با تفاصیل خودش پاسخ دادند و آنها فهمیدند که امام بعد از امام رضا علیه‌السّلام این است و دیگر توجهی به بقیه نکردند.[1]

کیفیت کتابت کلام ائمه در زمان حیات ایشان

خب امام علیه‌السّلام این مطالب را می‌فرمودند یااینکه حضرت در میان جمعی بودند و دعایی را می‌خواندند و بقیه با آن حضرت آهسته می‌خواندند و بعضی در آنجا مسئول بودند برای اینکه دعای امام را بنویسند یا زیارتی که امام می‌خواند را بنویسند چون امام است و باید کلامش در همهٔ دنیا پخش شود و همه بخوانند و اصلاً عده‌ای در میان اصحاب بودند که هروقت پیش امام می‌آمدند، یك کیف داشتند که در آن دوات و کاغذ و قرطاس و آن چیزهایی که آن موقع روی آنها می‌نوشتند همراهشان بود و مشخص بود که فلان شخص کاتب است و به‌عنوان شخص کاتب معروف بودند و خیلی دقت می‌کردند؛ گوش و سمعشان خوب بود، تند می‌نوشتند و نمی‌گذاشتند تا جایی که ممکن بود مطلبی جا بیفتد. خب در این حال بعضی وقت‌ها هم یك مطالبی جا می‌افتاد و این‌ها را باید اهل فن خودشان تشخیص بدهند.

اینها مسائلی بود که امام علیه‌السّلام بیان می‌کردند یعنی امام در مرأیٰ و منظر همه این دعا را می‌فرمودند. این بِشر و بَشیر هردو کاتب بودند و کنار امام حسین علیه‌السّلام در روز عرفه ایستادند که قشنگ صدای امام را بشنوند و مطالب را [استماع و ضبط] کنند و هردو این مطالب را نوشتند. منتها یك مقداری را یکی و یك مقداری را دیگری می‌نوشت، یکی که خسته می‌شد دیگری بعد از او می‌نوشت. خب امکان ندارد این دعای عرفه‌ای که در دست ما هست را یك نفر بنویسد، خب چطور ممکن است حفظ کند؟! مگر اینکه حافظه‌اش حافظهٔ بوعلی باشد! می‌گویند که حافظهٔ بوعلی مانند ضبط صوت بوده است و هرچه بود، حفظ می‌کرده است.

خب هم‌چنین کسی آن موقع نبوده است، آن‌وقت چطور ممکن است شخصی دعای أبی حمزه یا دعای عرفه را حفظ کند؟! اصلاً مگر می‌شود؟! امام همان‌جا این را بفرمایند و شخص هم حفظ کند، خب این نمی‌شود. یااینکه مثلاً چند نفر با خودشان قرار می‌گذاشتند که ما دور و بر امام علیه‌السّلام می‌آییم، یك مقداری را من می‌نویسم و وقتی که خسته شدم به تو می‌دهم تا من رفع خستگی بکنم و همین‌طور دیگری تااینکه این مطلب نوشته شود.

رعایت نکردن برخی مطالب موجب کم شدن تأثیر دعا در نفس

رفقا این را هم بدانند در وقتی که دعا خوانده می‌شود انسان نباید خودش جدا به مفاتیح یا به دعا نگاه کند؛ باید گوش بدهد و همان صوتی را که توسط قاری دعا و داعی انجام می‌شود در ضمیر و نفس خودش تکرار کند. نگاه کردن به شیء دیگر، توجه انسان را از رسیدن به عمق مفهوم باز می‌دارد و بنابراین تأثیر دعا را در نفس کم می‌کند! مثلاً اگر صد درصد باشد، چهل درصد یا پنجاه درصد یا شصت درصد می‌کند. من در بعضی از جاها و در بعضی از جلسات در روز عرفه یا مانند آن دیدم وقتی که دعا می‌کنند بقیه به مفاتیح نگاه می‌کنند. نگاه نکنید! مفاتیح را کنار بگذارید بنشینید! آن شخصی که دعا می‌خواند، شما توجه کنید و همان الفاظ را آهسته بدون صوت در نفس خود تکرار کنید که آن دعا تأثیر و عمق بیشتری به انسان می‌دهد. این از مطالبی بود که انسان باید که نسبت به این قضیه رعایت کند.

کیفیت مناجات ائمه علیهم‌السّلام در خلوت خودشان

بنابراین امام اگر می‌خواستند این مطالب را برای مردم بگویند، چرا خودشان اینها را می‌خواندند؟! دعای أبی حمزه دعایی است که هر شب امام سجاد علیه‌السّلام آن را می‌خواند، آدم یك

---

[1]. ***بحار الأنوار***، ج ۵۰، ص ۸۹. ***مستدرك الوسائل***، ج ۱۵، ص ۲۹۱.

دفعه برای مردم می‌خواند بس است دیگر، یك دفعه دیگر تمام شد. شما برای مردم خواندی و حالا آنها هم فهمیدند، اصحاب را در مسجد پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بردید و ـ آنجا محل اجتماع بود دیگر ـ برای آنها خواندید و همه فهمیدند. اگر برای مردم است یك دفعه هم کافی است و دیگر دو دفعه و سه دفعه و ده دفعه و صد دفعه ندارد و اگر نه، این مسئله چیز دیگری است، آن چیست؟ آن چه قضیه‌ای است که وقتی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم ائمه علیهم‌السّلام این ادعیه را خودشان می‌خواندند؟ اگر دعا بود خودشان می‌رفتند در اعماق شب و در تاریکی شب می‌خواندند.

راوی می‌گوید که آمدم دیدم صدایی می‌آید، بدون اینکه جلب توجه کنم کناری ایستادم یا نشستم و به مناجات امام گوش دادم. و بعد آن مقداری را که از حفظ بوده یا نوشته بوده است، شروع به بیان کردن کرده است که حضرت این مطالب را می‌فرمودند. خب امام علیه‌السّلام که در تاریکی این مطلب را برای کسی نمی‌گوید، در تاریکی شب که این حرف را نمی‌زند یااینکه در حجره و اتاق خودش که برای مردم دعا نمی‌خواند، او خودش است و خدای خودش و خودش این مطالب را بیان می‌کند. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در محراب مسجد کوفه که مناجات می‌کند: «الهی أنتَ الغَنیُّ و أنا الفَقیر وَ هَل یَرحَمُ الفَقیرَ إلاّ الغَنی.»[1] اینها را که برای مردم داد نزد، در محراب است، در حال نماز، در حال ابتهال، در حال گریه و اینها می‌دیدند که شب‌ها در ماه مبارك حضرت می‌نشینند و اینها را می‌خوانند. خب اینکه حضرت می‌فرماید: «أنا الفَقیر»، این واقعاً چه فقری مورد نظر حضرت هست که می‌گوید: «أنا الفَقیر؛ من فقیر هستم»؟!

معنای «فقر» در کلام امام علیه‌السّلام

اتفاقاً یك وقت با یکی از رفقا صحبت شد و من یك دفعه گفتم که خلاصه من نفهمیده‌ام این قسمتی را که در ذیل دعای عرفه داریم و مرحوم آقا شیخ عباس نقل می‌کنند که سید در بعضی از نسخ این را اضافه کرده است چیست؟! البته سید بن طاووس اضافه نکرده است بلکه خود آن کاتب که آن نسخه را استنساخ می‌کرد، اضافه کرده است لذا در همهٔ نسخه‌های قدیمی اقبال سید آن ذیل دعای روز عرفه نیست. در یك فقره‌اش دارد: «الهی أنا الفَقیر فی غِنای فَکیفَ لا أکون فَقیراً فی فَقری؛ خدایا من فقیر هستم در حال غنای خود، پس چگونه فقیر نباشم درحالی‌که فقیر هستم؟» من نفهمیده‌ام معنای فقر در اینجا چیست؟! آیا حضرت فقر ظاهری را می‌گویند؟! فقر ظاهری که مورد نظر حضرت نیست.

خب این نشان می‌دهد که نمی‌شود این قسمت از امام باشد. اگر فقر، فقر ظاهری است که ائمه علیهم‌السّلام اصلاً فقر ظاهری را به‌حساب نمی‌آورند وانگهی امام حسین علیه‌السّلام که فقیر ظاهری نبود ـ اتفاقاً خیلی هم غنی بوده است ـ که به‌حساب بیاورد؟! امام حسین علیه‌السّلام از جمله ائمه‌ای هستند که خیلی هم پول‌دار بوده‌اند، بعضی از ائمه مثل امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بندگان خدا چیزی نداشتند ولی بعضی از ائمه علیهم‌السّلام وضعشان خوب بود، بعضی‌ها هم خیلی در سختی بوده‌اند [مانند امام هادی علیه‌السّلام در] دوران متوکل. اتفاقاً امام حسین خیلی مال داشت و حضرت خیلی بذل و بخشش می‌کردند و خیلی از اطراف و اکناف می‌آمدند و وضعیت برای آنها متفاوت بود.

اولاً اصلاً امام حسین فقیر نبود که بخواهد بگوید: «**خدایا من در عین غنای خودم فقیر هستم و چگونه فقیر نباشم حالا که فقیر هستم.**» ایشان فقیر نبود و خیلی هم غنی بوده‌اند.

ثانیاً ائمه اصلاً فقر ظاهری را در السنه و ادعیهٔ خودشان مطرح نمی‌کرده‌اند، همهٔ آنها دربارهٔ فقر باطن صحبت می‌کرده‌اند؛ «الفقر فخری؛ فقر فخر من است.»[2] اینها همه حکایت از آن فقر ذاتی و

---

[1] . ***المزار الکبیر***، ص ۱۷۴؛ فرازی از مناجات أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام در مسجد کوفه.

[2] . ***عوالي اللئالي***، ج ۱، ص ۳۹.

فقری که آن جنبهٔ ربطی بین بنده و خالق است، می‌کند که هیچ چیزی جز آن حقیقت ربطیه بین عبد و معبود وجود ندارد. تمام هستی از آن او است و تمام موجودات همه نشأت گرفته از ذات او هستند و او غنی بالذات و ما فقیر بالذات هستیم. یعنی ذات ما که همان هیولای محض و هیولای بسیط است هیچ‌گونه تعیّن و تشخّصی جز نفس آن ماهیت و مفهوم خودش ندارد که آن‌هم فقط در عالم و وعاء ذهن تحقق دارد، [به خودی خود وجود مستقل ندارد] والاّ تحقق خارجی برای هیولا و این ماهیات مقیده و ممکنه، بدون وجود محال است. لذا ما نفهمیدیم و از این فقرات زیاد دارد و نمی‌خورد که این فقرات برای امام علیه‌السّلام باشد و امام بیان کند.

از این جهت است که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند که ما نمی‌توانیم این را به امام نسبت بدهیم. البته خود بنده دارم راجع به این قضیه تحقیقاتی می‌کنم و یك جاهایی هم فرستادم که اگر بشود آن نسخ دیگر را هم ببینیم و به یك نقطه‌ای برسیم، تا بعد ـ اگر توفیق پیدا کردم ـ می‌خواهم إن‌شاءالله راجع به این قضیه یك مقاله‌ای بنویسم.

نسبت دادن غلط قضیهٔ نوروز به دین و خدا و پیغمبر

مثل قضیهٔ نوروز که وقتی ما تحقیق کردیم، دیدیم اصل روایتش دروغ است و اصلاً سند ندارد یعنی یك چیز کشكِ پشم است و هیچ است و این روایت معلّی [بن خنیس] اصلاً سند ندارد، هیچ ندارد و آنجا بنده عرض کرده‌ام. و چقدر واقعاً عجیب است! چقدر مسئولیت برعهدهٔ اهل فن و اهل خبره است که اینها سالیان سال همین‌طور مردم را در جهل و در متابعت از یك سنت غلط [نگه داشتند] و اینها به خیال ورودش در شرع عمل بکنند و انسان هم [حرفی نزند]. می‌گویند که آقا تسامح در ادلهٔ سنن می‌کنیم! تسامح یعنی چه؟! آخر هر چیزی مگر کشك است؟! دین که کشك نیست تا آدم هر چیزی را به دین نسبت بدهد، به خدا و به پیغمبر نسبت بدهد، نمی‌شود انسان نسبت بدهد! اگر کسی بخواهد یک چیزی را به زن و بچهٔ شما یا همسایه و رفیق و شریکتان نسبت بدهد، شکمش را پاره می‌کنید و می‌گویید که آقا یعنی چه؟! حرف دهانت را بفهم! چرا؟! چون ناموس است! ما این‌قدر در مسائل دین بی‌خیال هستیم؟! می‌گویند که آقا این روایت از امام علیه‌السّلام است و از باب تسامح در ادلهٔ سنن خیلی هم راجع به آن نباید دقت کرد! تسامح در ادلهٔ سنن یعنی چه؟! زندگی آدم پای این است، فکر انسان، حیات انسان، راه انسان و تمام اینها مربوط به این است.

در این رسالهٔ نوروز که خدمت رفقا تقدیم شده است، در آنجا بنده آورده‌ام که انسان بدون متابعت از سنت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و شریعت اصلاً نمی‌تواند قدم از قدم بردارد. شما ببینید در یك مطلب علمی و یك مطلب پزشکی الآن در دنیا چقدر پول برای فحص و جستجوی واقعیت این مسئله می‌دهند و در همین مراکز علمی، آکادمی‌ها، آزمایشگاه‌ها و لابراتوارهایی که دارند، چه خرج‌هایی می‌کنند تا در قضایا نگاه کنند و ببینند آیا این مطلب درست است یا نه، آیا این قضیه صحیح است یا نه، آیا این مطلبی که راجع به این درد یا دوا هست، درست است. در نوآوری‌ها و مسائل علمی چه پول‌هایی خرج می‌کنند و چه تحقیقاتی می‌کنند و بعد آخر می‌گویند که آقا نتیجه به اینجا رسیده که این‌طوری که هست، این نیست بلکه در بعضی از موارد جواب می‌دهد و در بعضی از موارد جواب نمی‌دهد که ما نمی‌توانیم به‌عنوان [کلی از آن استفاده] کنیم. تااینکه به یك نتیجهٔ کلی برسند و بخواهند این را منتشر کنند و بخواهند در تبلیغات این را مدّنظر قرار بدهند. آن‌وقت ما همین‌طوری این‌قدر راحت می‌گوییم که آقا مشکلی نیست، سنن است! حالا مستحب است، در مستحب خیلی آسان است! سفت و سخت نگیرید! حالا بگذار [افراد انجام بدهند!]. یعنی چه آسان است، سخت نگیرید؟! انسان نمی‌تواند همین‌طوری از پیش خود یك کاری بکند.

معنای تسامح در ادلهٔ سنن

در جایی که انسان به یك سندی رسیده است، در یك موردی به یك مطلبی رسیده است و تحقیقش را کرده و کارهایش را انجام داده است، تلاشش را کرده است، بیداری شب و روزش را کشیده است،

آنچه را که باید وقت بگذارد وقت گذاشته و اطلاعاتی کسب کرده است بعد به آن حد یقینِ یقین نرسیده است، در آنجا می‌گویند که چون به اینجا رسیدی اشکال ندارد که با توکل بر خدا این را انجام بدهی. تسامح در ادلهٔ سنن برای اینجاست نه آنجایی که علاوه بر اینکه اصلاً سند ندارد و هیچ اثری از آن در کتب اصیل روایی نیست، علاوه بر آن روایت صحیح از موسی بن جعفر علیهماالسّلام درمقابلش آمده است. این برای اینجا نیست! یك مجتهد نگاه نکرده می‌فهمد که آقا این روایت موسی بن جعفر علیهماالسّلام و برای امام است.

ادله‌ای بر رد موضوع نوروز در کلام ائمه علیهم‌السّلام

حالا لابد رفقا مطالب و مسائلی که در آنجا هست و بنده در آنجا راجع به وَهن این روایت آورده‌ام را مطالعه کرده‌اند. منصور دوانیقی وقتی دنبال حضرت موسی بن جعفر علیه‌السّلام می‌فرستد که برای این مراسم بیایند، حضرت می‌فرمایند:

من در سیره و کتب جدم تفتیش کردم و اثری از این عید و سنت در آنها ندیدم. این سنتی است که اسلام آن سنت را محو کرده است و معاذ الله اینکه من سنتی را که اسلام و جدم آن را محو کرده است، احیاء و زنده کنم.[1]

وقتی که یك مجتهد نگاه به این عبارت می‌کند، می‌گوید که این باید برای امام علیه‌السّلام باشد و این کلام، کلام امام است. یعنی وقتی که شما به این جمله نگاه می‌کنید: «**من در سنت جدم تفتیش کردم و ندیدم که ندیدم**»، می‌گویید که این کلام باید برای امام باشد. خب وقتی که ما تفتیش می‌کنیم به چه چیزهایی برخورد می‌کنیم؟! وقتی که ما در سنت تفتیش می‌کنیم، می‌بینیم که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «**من این دو عید را برداشتم و به جای آنها عید فطر و عید قربان را قرار دادم.**» البته بعد هم که فرمودند: «أفضَلُ أعیادِ أمَتی عید غدیرخم.»[2] که آن مربوط به بعد از غدیر بوده والاّ قبل از غدیر که حضرت غدیر را نمی‌گویند، حضرت می‌فرمایند: «**من این دو را برداشتم و به جای آن این دو را قرار دادم.**»[3]

اگر فقیه رائحه‌ای از فقه الحدیث و شمّ الفقاهه در او باشد، می‌گوید که این کلام، کلام پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است. یعنی این می‌خورد که کلام را باید پیغمبر گفته باشند و این کلام برای وحی است و این کلام کلامی است که این مسئله از آنجا صادر می‌شود. یااینکه فرض کنید وقتی که پیش امیرالمؤمنین علیه‌السّلام برای همین روزهای بهار فالوده می‌آورند ـ البته در همان‌جا هم ما تشکیك کردیم، نه‌اینکه تشکیك کردیم اصلاً ثابت کردیم برفرض هم اگر نوروزی باشد، آن نوروز اول حَمَل یعنی اول فروردین نیست بلکه در آن زمان دوازدهم خرداد و چندم خرداد بوده است. بعد عقب و جلو رفته و آخر در سنهٔ جلالی در زمان سلطان ملك شاه این قضیه در اول برج حَمَل به‌عنوان روز اول نوروز واقع شده است ـ و می‌گویند که این برای نوروز است. حضرت می‌فرمایند: «**هر روز ما نوروز است.**» خب شما از این چه می‌فهمید؟! یعنی این بازی‌ها را کنار بگذارید دیگر، ما هر روزمان نوروز است. شما وقتی که سنت و سیره را در زمان پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم‌السّلام درنظر بگیرید و ببینید آنها اصلاً نسبت به این قضیه ساکت بودند و حرفی نزدند ـ برفرض که حالا حرف هم زدند ـ اصلاً ساکت بودند، حرفی به اصحابشان نزدند، [چطور می‌توانید برای این روایت جعلی، محملی قرار دهید]؟!

---

[1] . ***بحار الأنوار***، ج ۴۸، ص ۱۰۸.

[2] . ***الأمالي***، شیخ صدوق، ص ۱۲۵. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ***امام شناسی*** ج ۹، ص ۲۳۷.

[3] . ***مستدرك الوسائل***، ج ۶، ص ۱۵۳. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ***نوروز در جاهلیت و اسلام***، ص ۲۱۵.

چطور ممکن است که امام صادق علیه‌السّلام این‌قدر از نوروز تعریف کند که این است درحالی‌که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در زمان بیست و سه سال در مکه و مدینه‌اش، امیرالمؤمنین بیست و پنج سال در زمان آن خلفا، چهار سال هم در زمان خودش، سپس امام حسن، امام حسین تا امام زمان علیهم‌السّلام هیچ‌کدام از ائمه یك اسمی از این نوروز نیاورده‌اند که ای خلق خدا! ما یك روز هم به نام نوروز داریم؟! مگر یك همچنین چیزی می‌شود؟! پس شما ائمه علیهم‌السّلام در میان این [امت] چه کاره هستید؟! چطور برای شب قدر این‌همه می‌گویید، برای روز عید فطر و قربان این‌همه گفتید، برای فضیلت شب جمعه و دعای کمیل و دعای صباح هر روز این‌همه روایت داریم؛ اما این نوروزی که این‌قدر معلّی راجع به آن هر کاری توانسته کرده است، ما هیچ نداریم؟! بیچاره معلّی که نبوده است، معلّی که از این حرف‌ها را نمی‌زند. معلّی از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهماالسّلام بود که بعد حاکم مدینه (داود بن علی) او را گرفت و کشت. البته خب از بعضی چیزهایی که نباید بگوید را می‌گفت و حضرت هم او را منع کردند. حضرت می‌گفتند که نگو! ولی خب دیگر این گوش نمی‌داد تااینکه بالأخره او را گرفتند و کشتند. او جزو بیت حضرت بود و خادم بود و می‌رفت می‌آمد، ظاهراً حسابدار بود و خلاصه یك ارتباطی با بیت امام علیه‌السّلام داشت و مرتبط بود.

خب این حکایت از این می‌کند که آقاجان کمی باید محکم‌تر بود و کمی انسان باید بیشتر به خودش نگاه کند و هر چیزی را که نمی‌تواند هرهری رد شود، یعنی دین این است؟! یعنی واقعاً دین این است که همین‌طوری بیایند و بگویند که رهایش کن، عیب ندارد، یك کار است دیگر به عیادت می‌رویم و بازدید و صله رحم می‌کنیم اشکال ندارد! دیگر حالا سخت نگیر. این‌همه مشکلات داریم، اینها هم فقط به نوروز چسبیده‌اند! اگر همین سهل گرفتن و بازی گرفتن است، خب اشکال ندارد.

اما طرف ما و خطاب ما این‌گونه افراد نیستند؛ آن افرادی هستند که در روز قیامت نمی‌خواهند در مغزشان بزنند و بگویند که ای کاش ما عمرمان را در دنیا هرهری نگذرانده بودیم. افراد و اشخاص مخاطب ما آنهایی هستند که از دقیقه دقیقهٔ عمرشان و از لحظه لحظهٔ حیاتشان برای رسیدن به آنچه که مورد رضای خدا و امام زمان عجّل الله تعالی فرجه است، استفاده می‌کنند. خب آن آدم نمی‌گوید که آقا رهایش کن، این را رها کن، آن را رها کن، خیلی اینجا سخت نگیر، خیلی آنجا مشکل نگیر، این آدم این کار را نمی‌کند. بله! افراد عادی هستند، خیلی‌ها هستند که نسبت به این مسائل خیلی توجهی ندارند.

اعتراض بعضی‌ها به نشر کتاب وظیفهٔ فرد مسلمان در حکومت اسلام

وقتی که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ کتاب وظیفهٔ فرد مسلمان در حکومت اسلام را نوشتند خب مطالبی مطرح شد، اعتراضاتی شد و حتی از طرف همین دوستانشان خیلی به ایشان هم فشار آورده شد که آقا این کتاب را نشر نکنید، پخش نکنید. مرتب نامه این‌طرف و آن‌طرف زدند و حتی به من تلفن زدند که آقا پیش پدرت برو ـ خدا خیرت بدهد، شش در دنیا شصت در آخرت به تو عطا کند، هنوز که خبری نیست ـ تا خلاصه ایشان از این قضیه بگذرند. گفتم که آقاجان! مگر ایشان بچه است؟! یك همچنین فردی وقتی یك چیزی می‌نویسد، شما او را با یك بچهٔ ده‌ساله، پانزده‌ساله اشتباه گرفته‌اید؟! ایشان یك آدمی است که هفت سال شاگرد علاّمه طباطبائی بود، هفت سال در نجف شاگرد علمای درجه یك بود، خودش اعلم علمای زمان خودش هست؛ بعد هم از آن‌طرف نسبت به مسائل باطنی شاگردی بزرگان اهل معرفت را کرده است. شما همین‌طور ایستاده‌ای یك چیزی می‌گویی، دیگر خودش یک گرفتاری است. بابا این کسی که این کتاب را نوشته و کسی که این حرف‌ها را زده و کسی که این جلسات سخنرانی را کرده است، آیا همین‌طور روی هوا شب خواب دیده و صبح بلند شده و گفته است؟! این‌طوری است؟!

خب اینها این‌طور مثل ما که تا یك چیزی به ذهنمان می‌رسد، شروع می‌کنیم دست به قلم می‌شویم و یا علی، نیستند، اینها کار و وضعشان این‌طوری نیست. اینها اشراف باطن دارند، اینها براساس مصلحت واقعیه‌ای که با وجدان و دید باطن می‌بینند کار انجام می‌دهند؛ کلامشان، بیانشان، قلمشان،

قدمشان و همهٔ اینها روی حساب دید باطن است. وقتی که دست به قلم می‌برند باید بدانید چه قضیه‌ای در پشت این مسئله نهفته است. تا ایشان راجع به رسالهٔ نکاحیه دست به قلم برد، آن زمان دید چه بلایی دارد بر سر این مملکت اسلام می‌آید، آن زمان ایشان به ما ـ والله العظیم قسم که ایشان به من این را فرمود ـ می‌فرمود:

من از این دنیا می‌روم و شما خواهید دید این مسئلهٔ محدودیت ازدواج و بستن لوله‌ها و محدودیت در نکاح، چه فاجعه‌ای بر سر مملکت شیعه خواهد آورد.

و من در اینجا برای اولین بار این قضیه را افشا کردم و گفتم. البته ظاهراً مسئولین متوجه شده‌اند و به اهمیت قضیه مخصوصاً در این سال‌های اخیر رسیده‌اند که اصلاً ما چیزهایی به گوشمان می‌رسد که خدا به خیر کند. واقعاً کار این شیعه با وجود این دشمنانی که الآن از هر طرف برای [آنها نقشه کشیده‌اند،] به چه مسائل و قضایایی می‌خواهد منجر شود!

آنها خطر را فهمیده‌اند؛ یعنی فهمیده‌اند که حالا مسئلهٔ شیعه، مسئلهٔ خطرناکی است و این شیعه خطر واقعی است و به هر جهت وسایلشان، مسائل ارتباط جمعیشان، تبلیغاتشان، سایت‌هایشان و پول‌هایشان را این‌طرف و آن‌طرف خرج می‌کنند و خیلی مسئله مسئلهٔ مهمی است. آن زمان مرحوم آقا ـ این کتاب برای چند سال پیش است؟! ـ به من فرمودند که «من از این دنیا می‌روم و آقا سید محسن تو خواهی دید که چه بر سر این مملکت خواهد آمد.»

خب آن زمان من یادم هست افراد می‌گفتند که این چه کتابی است که ایشان نوشته است؟! این حرف‌ها چیست؟! این شخص، ولیّ خداست عمه جان! او عارف است، بنده نیستم که هزار و یك اشکال در حرف و [کلام] داشته باشم و مثل سایر افراد که خطا می‌کنند ما هم خطا می‌کنیم. او حساب دارد، او شب‌ها تا صبح ـ من که بودم ـ از نقشه‌هایی که آن موقع برای محدودیت نسل اجرا می‌شد، خوابش نمی‌برد. من می‌رفتم و فشار خونشان را می‌گرفتم، فشار خون ایشان به‌خاطر این مطالب و این قضایایی که می‌شنید، بیست و یك روی سیزده و چهارده بود. می‌گفتم که آقاجان! چرا این‌قدر خودتان را اذیت می‌کنید؟! می‌گفتند که چه‌کار کنم؟! دست خودم نیست. این مسائلی را که می‌بینم، قضایایی را که احساس می‌کنم، چه‌کار کنم؟! من نمی‌توانم، دست خودم نیست.

خب ما اینها را در آن زمان می‌دیدیم، ما اینها را مشاهده می‌کردیم، این مطالب را در آن زمان احساس می‌کردیم، بفرمایید. الآن می‌بینیم که عجب دارد چه می‌شود! کلام ولیّ خدا کلام عادی نیست، شما نباید با آن مثل سایر مسائل و سایر قضایای دیگر و امور دیگر برخورد کنید، باید روی آن حساب [دیگر باز کنید].

در بیمارستان امام رضا علیه‌السّلام با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ داشتیم برای معاینه چشم ایشان می‌رفتیم، ـ دکتر سجادی سفارش ایشان را به یکی از شاگردهایش که در آنجا بود کرده بود که چشم ایشان را معاینه کند، خودش تهران بود و نمی‌توانست بیاید ـ ایشان [به من] گفتند:

فلانی! می‌خواهم یك مطلبی به تو بگویم. این رساله‌ای که ما راجع به وظیفهٔ فرد مسلمان در حکومت اسلام نوشتیم، به نظرت چگونه است؟!

چون خیلی سر و صدا شد که آقا پخش نکنید، یك چیزهایی و [یك مسائلی بود]، ای خدا! آن شعر مولانا چیست؟!

هرچه می‌گویم به قدر فهم توست *** مُردم اندر حسرت فهم درست[1]

چه‌کار کنم که خلاصه گیر کرده‌ام و نمی‌توانم یك حرف بزنم. کلام ایشان هست، نه بنده! کلام بنده نیست، حاشا به اینکه بنده یك همچنین جسارتی بخواهم داشته باشم، جرئت ندارم، مگر می‌شود

---

[1]. ***مثنوی معنوی***، دفتر سوم، ص ۲۵۴:

آنچه می‌گویم به قدر فهم توست *** مُردم اندر حسرت فهم درست

انسان جسارت کند؟!

گفتم که آقاجان! اصل مسئله این است که این کتاب شما ـ بخواهید یا نخواهید ـ یك موجی ایجاد خواهد کرد و این یك چیزی است که شکی در آن نیست. ولی آخر چه باید کرد؟! آیا همیشه باید این آب صاف باشد و هیچ کسی نداند که در زیر این آب چه خبر است و هیچ حرکتی نباید پیدا بشود؟! هیچ تلاطمی نباید بشود؟! یعنی تا روز ظهور امام زمان عجّل الله تعالی فرجه و قیامت، همیشه باید صاف باشد و هیچ نباید تکان بخورد؟! درحالی‌که خب این‌طور نمی‌شود. برای افرادی که اینها برای فهم مستعد هستند و برای درك مطلب و پیگیری و حرکت مستعد هستند، اگر این کتاب و امثال این کتاب نباید آنها از چه راهی به این برسند؟!

مسئولیت انسان درقبال افراد مستعد برای فهم مطالب

یك وقت من در منزل مرحوم آقا صحبت می‌کردم و حرفی هم نزدیم، یعنی مسئله‌ای هم نگفتیم و یك مسئلهٔ عادی گفتیم. خدا پدر بزرگمان مرحوم حاج آقا معین شیرازی رحمةالله‌علیه پدر والدهٔ ما را رحمت کند ـ خدا همه را بیامرزد چقدر اینها آدم‌های خوبی بودند و چقدر آدم‌های با صفایی بودند و چقدر آدم‌های با صدقی بودند ـ ایشان آنجا مشهد مشرف بودند و آن روز هم در مجلس حضور داشتند. بعد به اتفاق مرحوم آقا از بیرونی به اندرونی آمدند و من هم می‌خواستم برای ایشان میوه و چایی ببرم. تا من آمدم به من رو کردند و گفتند که آقا سید محسن! اینجا بنشین با تو کار دارم. ما هم آنجا نشستیم. گفتند که من به منبر امروز شما اعتراض دارم. گفتم که ما در خدمت هستیم، هرچه می‌فرمایید! پدر بزرگمان است دیگر نمی‌توانیم به او چیزی بگوییم! خیلی هم ایشان من را دوست داشت، خیلی من را دوست داشت، خدا ایشان را بیامرزد. گفتند که این مطالبی را که امروز شما گفتید، همه درست بود ـ خدا بیامرزدش ـ اقلاً انصاف به خرج داد نگفت از اول تا آخر غلط بود! حالا می‌گویند که آقا حرف‌هایت از اول تا آخر غلط و باطل است. خب این‌هم یك قضاوت است ولی ایشان گفتند که حرف‌هایت درست بود ولی اینجا جای گفتنش نیست. گفتم که آقا بزرگ! چرا جای گفتنش نیست؟ اگر من اینجا نگویم، پس کجا بگویم؟! یا باید در سینه‌ام نگه دارم یااینکه باید بگویم. یعنی دو نفر که اینجا نشسته‌اند باید بفهمند که مطلب این است. اگر نگویم فردا [چطور پاسخگوی ایشان باشم]؟! چطور اینکه همین الآن یك همچنین مسئله‌ای هست.

اعتراض ناوارد بعضی‌ها به علاّمه طهرانی پس از انقلاب

امروزه بعضی‌ها به مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ ایراد و اشکال وارد می‌کنند و می‌گویند که چرا در همان زمان سابق، در آن موقع که مثلاً ایشان در مسجد قائم بود و انقلاب هم شده بود، ما اصلاً از ایشان حرکتی ندیدیم؟! گفتم که اتفاقاً بعد از انقلاب ایشان خیلی مطالب انجام دادند؛ صحبت کردند و می‌خواستند چه کارها بکنند که بنده در جریان هستم، کمیته‌هایی که می‌خواستند درست کنند، آن مسائلی که می‌خواستند به‌وجود بیاورند، کنار مسجد می‌خواستند مدرسهٔ علمیه درست کنند. یك جایی بود که برای شیر و خورشید سرخ بود و اصلاً آنجا هیچ کاری هم انجام نمی‌شد، فقط یك سرایدار بود که با زن و بچه و سگش زندگی می‌کرد؛ یعنی ما اصلاً آنجا چیزی نمی‌دیدیم که محل رفت و آمد باشد. ـ بالأخره بنده در جریان هستم ـ به اتفاق یك نفر متصدی رفتیم و پیگیری کردیم که آن را ضمیمه کنند و مسجد استفاده کند ولی تلاش‌های ما به جایی نرسید.

خب بعد ایشان دیگر به مشهد مهاجرت کردند و خلاصه در خیلی از جاها از جمله نماز جمعه شرکت می‌کردند و بعد راجع به انتخابات نیز همین‌طور. راجع به مجلس خبرگان ایشان یکی از آن ده نفری بودند که قرار بود اسم آنها داده شود و وقتی که تأیید شد، اینها وارد مجلس خبرگان شوند، بعد یك موانعی پیش آمد که ایشان صرف‌نظر کردند.

خدا رحمت کند مرحوم دستغیب در تهران به منزل ما آمد و من از قم آمده بودم که مرحوم آیةالله سید عبدالحسین دستغیب را دیدم. ایشان از رفقای خیلی سابق مرحوم آقا بود که شاگرد مرحوم آقای

انصاری بود و از شیراز آمده بودند. من یادم هست ایشان آن روز آن‌چنان به مرحوم آقا اصرار می‌کردند که آقا سید محمدحسین! شما به‌جای من بیا، من آن نمایندگی خودم را به شما می‌دهم. ایشان فرمودند که آقا! نمی‌شود، شما شیرازی هستی، من طهرانی هستم، نمی‌شود. گفت که آقا سید محمدحسین شما چه‌کار داری، شما بلند شو بیا! وقتی خوب اصرارهایش را کرد مرحوم آقا قاه قاه خندیدند و گفتند که آقا سید عبدالحسین! اگر این قضیه انجام شد آن‌وقت شما هر کاری [خواستید انجام دهید]! گفت که باشد بسیار خوب. ایشان فرمودند که برو من آماده هستم، من حرفی ندارم! این دفعه را بودم ولی دفعهٔ بعد را بنده نبودم که مرحوم آقا سید عبدالحسین به منزل پدرمان آمد و گفت که آقا سید محمدحسین! ـ با همان لهجهٔ شیرازی ـ راست گفتی! من هر کاری که کردم اصلاً نتوانستم! آقا می‌خندیدند و گفتند که آقا سید عبدالحسین! من که به شما گفتم نمی‌شود، آقا نمی‌شود دیگر، بگذار بیشتر نگویم، نمی‌شود. و خب حالا دیگر گذشته است و ما هم دیگر بیشتر از این مطلب را باز نمی‌کنیم.

اگر مرحوم آقا این کارها را نمی‌کردند، این اقدام را نمی‌کردند الآن این ایراد بر ایشان وارد بود که شما برای چه کنار نشستی؟! برای چه کاری انجام ندادی؟! ولی بنده به‌عنوان شاهدِ حاضر و ناظر نسبت به کارها، رفتار، تصرفات و اقدامات ایشان شاهد هستم و تمام مطالب را می‌توانم بگویم که ایشان برای اینکه حضور مثبت و مفید در پیشبرد تعالی اسلام در این مسائل و قضایا و انقلاب داشته باشند، از هیچ مسئله‌ای فروگذار نکردند. بنده شاهد هستم و خدا را شاهد می‌گیرم بر اینکه خود من نسبت به بعضی از کارهای ایشان در آن موقع به ایشان اعتراض کردم. یعنی در آنجا حتی بنده کاسهٔ داغ‌تر از آش شده بودم که می‌گفتم که آقا این مقدار هم دیگر لازم نیست، خب این کار را کردید تمام شد، حالا در خانه اگر کس است یك حرف بس است! ایشان فرمودند که نه آقا سید محسن! ما تا جایی که بتوانیم برای تثبیت امورِ مفید و مثبتات و تأیید آنها باید وظیفهٔ خود را انجام بدهیم. این آثارشان هم هست که نوشته‌اند.

خب روی این جهت اگر ایشان این کتاب را نمی‌نوشت و این مطالب را بیان نمی‌کرد، آیا الآن [مورد اعتراض واقع نمی‌شدند؟!] شاید مسائلی به‌وجود آمده، مطالب خیلی تغییر کرده، شاید فهم‌ها خیلی تغییر کرده باشد، شاید نگرش‌ها متفاوت شده باشد علیٰکلّ‌حال دیگر مسائل پخته شده و جا افتاده است. خیلی‌ها همین الآن به خود بنده ایراد می‌گیرند و می‌گویند که آقا از یك عالم توقع این نیست که فقط یك‌جا ساکت بنشیند و فقط نگاه کند. بنده می‌گویم که نه‌خیر! اینها مطالب ایشان است و بفرمایید ملاحظه کنید، ایشان این مسائل را فرمودند. همیشه در طول حیات واقعاً پر برکت خودشان هر صحبتی که با ما می‌کردند حتی همین الآن بعد از گذشت شصت سال از عمر من، الآن من همین‌طور که به صحبت‌های ایشان فکر می‌کنم، همین‌طور یکی‌یکی به نظر می‌آورم و تا آنجایی که بتوانم نسبت به آنها ترتیب اثر می‌دهم.

خلاصه من گفتم که بالأخره آیا باید این دریا همیشه راکد و ساکت بماند یااینکه به جنب و جوش و موج بیفتد؟! اگر قرار باشد بر اینکه فهمی بر فهم و بصیرت مردم اضافه بشود و اگر قرار بر این است که بینشی بر بینش مردم افزوده بشود و اگر قرار باشد تغییر و تحولی در حال‌وهوای مردم نسبت به مسائل اعتقادی و نسبت به مسائل اجتماعی و اخلاقی و مبنایی آنها پیدا شود، خب این توسط چه کسی باید انجام شود؟! خب کسی که حرفی نمی‌زند! این مسائل باید توسط یك علاّمه طهرانی، یك آقای سید محمدحسین طهرانی انجام شود دیگر. در این قضیه ممکن است بعضی‌ها را ناخوش آید و برنتابند، خب برنتابند که برنتابند! خب چه باید کرد؟! مطلب این است و قضیه این است و مسئله به این کیفیت است.

گفتم که این مطلب خواهی‌نخواهی هست ولی بالأخره [باید انجام شود] ایشان فرمودند که بله! بعد من این را خدمت ایشان گفتم که آقاجان! شما این کتاب را برای چه کسی می‌نویسید؟! آیا کتاب را برای کسی می‌نویسید که شما را به استهزاء می‌گیرد؟! همین افرادی که الآن دم از اعتدال و عدالت می‌زنند، نوشتند دیگر. همین‌ها کسانی بودند که به مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ اعتراض کردند که آقا چرا این حرف را نوشتید؟! خیلی عجیب است! این دنیا خیلی عجیب است! در همین دنیا خدا

مطلب را به آدم می‌فهماند. در همین دنیا خدا به انسان نشان می‌دهد و می‌گوید که ببین! آن موقع خودت نمی‌خواستی این حرف پخش بشود. چرا نباید پخش شود؟! یا دروغ است یا راست است. اگر دروغ است، به این دلیل دروغ است، شما اشتباه می‌کنید، به این دلیل دروغ است، دروغش را هم باید تصحیح کند. و اگر راست است چرا نباید پخش شود؟! کفر که نگفته است، خب یك مطلب واقعی است و عادی هم هست، مسئله مسئلهٔ عادی است و خیلی مسئلهٔ معما و مشکل و پیچیده‌ای هم نیست.

کنارگذاشتن تعصبات جاهلی در زمان امام زمان علیه‌السّلام

اگر شیعه آن‌چنان تحمل و سعهٔ صدری برای واقع شدن با حقایق نداشته باشد، آن‌وقت ما توقع این سعهٔ صدر را از اهل تسنن و سایر ادیان داریم؟! وقتی ما در خودمان که خود را شیعهٔ علی علیه‌السّلام و پیرو علی می‌دانیم، علی که مرد حق بود، علی که درقبال حق ایستاد، علی که به‌خاطر حق، زن و بچه‌اش را بین در و دیوار تکه‌تکه کردند و بعد هم بعد از شهادت خودش، چه بر سر آن پسرش و چه بر سر آن یکی آوردند و همین‌طور چه بر سر مابقی ائمه علیهم‌السّلام آوردند!

اینها همه برای چه بود؟! برای این بود که گفتند که حق این است دیگر. امام حسین علیه‌السّلام برای چه کشته شد؟! برای اینکه به یزید می‌گفت که برو پی کارت! تو چه کسی هستی؟! اگر کسی بود و قرار بود به ظلم و جور خلیفه شود، بابایت بود که طبق صلح و معاهده بود و او هم کنار رفت. تو این وسط چه‌کار می‌کنی؟! خب برو پی کارت! او گفت که کنار نمی‌روم و باید بیعت کنی و اگر بیعت نکنی لشکر می‌فرستم. گفتند که هر کاری می‌خواهی بکنی بکن و خب کردند دیگر، هرچه دلشان می‌خواست انجام دادند.

اگر ما که شیعه هستیم تحمل شنیدن حرف حق را نداشته باشیم، آن‌وقت چطور از اهل تسنن این توقع را داریم؟! دیگر کجا می‌توانیم از آنها یك همچنین توقعی داشته باشیم؟! آنها هم می‌گویند که شما هم مثل ما هستید. ما در این قضیه کنار نمی‌آییم و شما هم در این قضیه کنار نمی‌آیید، این به آن در. شما در این قضیه پا روی حق می‌گذارید ما هم در این قضیه پا روی حق می‌گذاریم و دیگر یربه‌یر هستیم و کاری به کار همدیگر نداریم. اگر جلو می‌آیی بسم الله، یکی تو یکی من، من از این قضیه می‌گذرم تو هم از این قضیه بگذر، آن‌وقت قضیه چه می‌شود؟! آن‌وقت دیگر همه صاف می‌شویم. در زمان امام زمان عجّل الله تعالی فرجه همه باید اختلافات را کنار بگذارند، سنی باید کنار بگذارد و آن شیعه هم آن چیزهایی که [خلاف است را] باید کنار بگذارد.

شیعه باید بگوید که الآن اهل تسنن که نماز را در پنج وقت می‌خوانند آنها کار درست انجام می‌دهند و اینکه الآن ما در اجتماع می‌خوانیم غلط است، این را باید بدانیم که این‌طور نیست دیگر که هر کاری که اهل تسنن می‌کنند خِلاف باشد. ما باید دنبال سنت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم باشیم، دنبال سنت ائمه علیهم‌السّلام باشیم، سنت پیغمبر و سنت اهل‌بیت این است که نماز در پنج وقت قرائت شود، اینکه ما باهم می‌خوانیم غلط است و کاری که اهل تسنن می‌کنند درست است. درست را باید گفت که درست است و غلط را هم باید گفت که غلط است، اگر این‌طور شدیم آن موقع مستحق این هستیم که در خدمت حضرت باشیم، آن موقع امام زمان عجّل الله تعالی فرجه می‌تواند بگوید که حالا یك چیزی شد. تو باید از تعصبت دست برداری و تو هم باید از تعصبت دست برداری، هردو باید از تعصب‌های جاهلی دست بردارید.

اگر ما در اینجا به‌عنوان یك زعیم و مسئول نسبت به بعضی از مسائل معترض هستیم، ممکن است خیلی‌ها هم نسبت به خیلی از مسائل معترض باشند. جایی که حق بیاید دیگر در آنجا انسان نباید مقاومت کند و باید بپذیرد و بگوید که چشم، اینجا خلاف است می‌پذیریم و آنجا درست است، آن را هم می‌پذیریم. آن‌وقت بعد می‌بینید که این قضیه باعث می‌شود چقدر دل‌ها به‌هم نزدیك شود، می‌بینند اینجا دیگر اینکه حِقد و کینه ندارد، می‌گوید که هردو بیایید.

خاطره‌ای از مباحثه با اهل سنت در مسجدالحرام پیرامون قرآن کریم

من وقتی که در مسجد الحرام با همین اهل سنت مباحثه می‌کردم در آن‌وقت و آن زمان سه ساعت، چهار ساعت صحبت می‌کردیم، ـ الآن که دیگر حالش را نداریم ـ یك دفعه دو ساعت همین‌طور صحبت می‌کردیم، گاه‌گاهی پیش می‌آمد. یك شب در یك سفری که خیلی وقت پیش عمره مشرف شده بودیم، حدود ده دوازده نفر بودند و آمدند و چندتا از این افسرهایشان هم بودند و نشسته بودند و یك نفر از همین‌هایی که از این [باطوم‌ها] دستشان است هم بود که نمی‌گذاشت؛ می‌آمد داد و بیداد می‌کرد تا جلسه را به‌هم بزند و خلاصه می‌آمد و می‌رفت و دور می‌زد، دوباره می‌آمد. من یك حرفی زدم گفتم که ببینید شما اهل سنت هستید و خودتان را دنبال سنت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌دانید و ما را منحرف می‌دانید و می‌گویید که قرآنتان اشتباه است، می‌گویم که ـ به همه گفتم ـ بنده پول بلیط دوازده نفرتان را می‌دهم، به ایران بیایید، گفتم که پول بلیط رفت و برگشتتان با من و ویزایتان با خودتان، پول هر دوازده نفرتان را من می‌دهم به ایران بیایید و سر زده به خانهٔ مردم بروید و بدون اطلاع قبلی در اتاقشان بروید و قرآن‌هایشان را بردارید. گفتم که اگر در خانهٔ من بیایید، در هر اتاقی ده دوازده تا قرآن هست و همه‌اش هم قرآن‌های همین فَهَد است و ما اصلاً غیر از این نداریم. این‌قدر برایمان رفقا و دوستانمان از مکه و مدینه قرآن آورده‌اند که در هر طاقچه‌ای گذاشته‌ایم و یك قرآن غیر فهد نداریم، چه می‌گویید؟! این قرآنی که همه‌جا هست دیگر همین قرآنی است که من می‌خوانم، همین قرآنی است که همین‌جا چاپ شده و از اینجا برایمان آورده‌اند، گفتم که خب چه می‌گویید؟! همین‌طور ماندند.

خب چرا داری دروغ می‌گویی؟! چرا داری به شیعه تهمت می‌زنی؟! آخرین حرفی که زدم این بود که گفتم که دیگر یك حرفی می‌زنم و هیچ‌کسی نمی‌تواند این حرف را رد کند و آن این است که هم من و هم شما جفتمان دست از اعتقاداتمان برمی‌داریم؛ بنده شیعه بودنم را صاف کنار می‌گذارم و خلاص. بنده الآن مسیحی می‌شوم، فرض کن که من مسیحی شدم و تو هم مسیحی بشو، تو هم دیگر دست بردار. گفتند که باشد. نمی‌دانستند من می‌خواهم چه بگویم و چطوری گیرشان بیندازم. دو سه‌تا افسر آنجا بودند که خوب گوش می‌دادند و هیچ حرفی نمی‌زدند ولی قشنگ گوش می‌دادند، متوجه بودم که مطالب را تصدیق می‌کنند و از نگاهشان پیدا بود ولی هیچ صحبتی نمی‌کردند و حرفی نمی‌زدند. بعد به ایشان رو کردم گفتم که فردا جفتمان هم ما و هم شما می‌خواهیم مسلمان شویم، نه از علی خبر داریم و نه از ابوبکر، از هیچ‌کدام خبر نداریم و می‌خواهیم مسلمان شویم. در کتابخانهٔ خود شما می‌رویم نه کتابخانهٔ شیعه، اگر نگاه کردیم دیدیم که ابوبکر بهترین فرد برای خلافت بعد از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بود، آن را می‌پذیریم و اگر نگاه کردیم دیدیم علی ـ از کتب خودتان ـ لایق خلافت برای پیغمبر بود، همه می‌پذیریم. چه می‌گویید؟!

همه سرشان را پایین انداختند و یك کلام حرف نزدند. گفتم که چرا حرف نمی‌زنید؟! چرا تا حالا حرف می‌زدید و زبانتان عین فرفره می‌گشت؟! بعضی وقت‌ها نمی‌فهمیدم و می‌گفتم که یواش‌تر حرف بزن! نمی‌فهمم چه می‌گویی، ترتر همین‌طوری ما را به رگبار بستید. صبر کن! سه ساعت طول کشید. سه ساعت و خرده‌ای طول کشید. بعد گفتم که آن از قرآنتان که گفتم من پول طیاره‌تان را می‌دهم و ویزایتان را خودتان بگیرید، بیایید سر زده و بدون اطلاع قبلی خانهٔ ماها بروید و قرآن‌ها را از کتابخانه یا بالای طاقچه بردارید، نگاه کنید ببینید این قرآن فرق می‌کند یا نمی‌کند. مخفیانه بیایید در مساجد کنار ما بنشینید ببینید آیا وقتی ما سلام می‌دهیم، الله‌اکبر می‌گوییم یا خان الامین؟! همان چیزی که علمای شما برایتان درآوردند که جبراییل خیانت کرد.

من خودم در مدینه در کنار مرقد مطهر رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بودم و نماز می‌خواندم. دیدم یك عربی در آنجا ـ آدم جاهلی بود، مستضعف بود، خب [اغوایش] کردند ـ گفت که به خدا دروغ است که شیعه‌ها می‌گویند که خان الامین یعنی امین خیانت کرد؛ این رسالت برای پیغمبر است و نباید به علی علیه‌السّلام برسد و شیعه در اینجا دروغ گفته است. یکی دو بیت هم شعر گفت که

یادم رفت. آن موقع حفظ شدم منتها بعد دیگر فراموش کردم که سریع بیایم و بنویسم، حالا می‌گردم ببینم که چه بوده است. دو خط شعر خواند، این شعرها را هم مرتب می‌خواند. گفتم که بیچاره از جهلش فکر می‌کند که شیعیان می‌گویند که خان الامین! می‌گفت که خدا اینها را لعنت کند و این وحی به پیغمبر آمده و به علی نیامده است که اینها این حرف‌ها را می‌زنند، ای رسول خدا! بعد هم بیچاره های‌های گریه می‌کرد و اشك از این چشمش می‌آمد. می‌خواستم وقتی نمازم تمام شد دنبالش بروم و یك کنار بنشینم و بگویم که چه می‌گویی، این حرف‌ها چیست می‌زنی ولی رفت و دیگر هم پیدایش نکردم.

خلاصه گفتم که آقا مخفیانه شما بیا بدون اینکه بفهمد کنار یکی از این افراد بنشین و در مسجد با او نماز بخوان، ببین وقتی که دارد می‌گوید، چه می‌گوید؟ الله اکبر می‌گوید یا خان الامین می‌گوید، سرشان را پایین انداختند و حرفی برای گفتن نداشتند.

آخرین مطلبی که گفتم این بود که آقاجان اصلاً هم من تشیع را کنار می‌گذارم، تو هم تسنن را کنار بگذار و جفتمان مسیحی می‌شویم. فردا می‌خواهیم مسلمان شویم فردا پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را می‌آوریم و قبول می‌کنیم که این پیغمبر است، بعد از پیغمبر چه کسی [را قبول کنیم]؟! در کتابخانهٔ خود شما اگر ابوبکر و عمر و اینها ترجیح داشتند بنده سنّی می‌شوم، اگر خود شما از کتاب و منابع و مدارك خودتان رسیدید که هیچ کسی لایق خلافت جز علی علیه‌السّلام نیست، آن‌وقت شما باید شیعه بشوید. همین‌طور سرشان را پایین انداختند و هیچ حرفی نزدند. گفتم که پس چرا حرف نمی‌زنید؟! گفتم که خیلی خب خداحافظ شما من دیگر تمام کردم و این بیت را هم شاهد می‌گیرم که مطلب را به شما گفتم.

باطل و غلط بودن تعصب در همهٔ شرایط

ببینید همه‌جا تعصب غلط است و همه‌جا تعصب باطل است، آن شب حجت بر آنها تمام شد دیگر خودشان می‌دانند. روز قیامت خدا آنها را می‌آورد و می‌گوید که آن آقا آن شب مقابل حجر اسماعیل مطلب را برای شما تمام کرد یا نکرد؟! هیچ جوابی نداشتید بدهید، دیگر چرا پیگیری نکردید؟! دیگر نمی‌دانم حالا شاید پیگیری هم کرده باشند، به‌حسب ظاهر می‌گویم حرفی که به ما نزدند. خلاصه وقتی که می‌خواستم بروم دو نفر پزشک ایرانی آمدند گفتند که سلام علیکم! آقا حال شما خوب است؟! گفتم که خیلی ممنون. گفتند که آقا! ما که نفهمیدیم چه می‌گویی ولی دمت گرم! حسابی آنها را خیط کردی! گفتند که ما که نفهمیدیم چه می‌گویی ولی از قیافه‌شان پیدا بود، حسابی خیطشان کردی! گفتم که خب دعا کنید إن‌شاءالله خدا همهٔ ما را هدایت کند و دستمان را هم در دست ولایت علی علیه‌السّلام نگه دارد، این مهم است.

الآن که ما برای آنها حرف می‌زنیم، حواسمان باشد بالأخره آنها هم بندهٔ خدا هستند. باید بگوییم که خدا همه را هدایت کند، نباید بگوییم که ما این هستیم. باید بگوییم که ما که الآن توفیق متابعت از علی علیه‌السّلام و پیروی از ولایت را پیدا کردیم و سایهٔ امام زمانمان را بر سرمان می‌بینیم، این منّت خدا است و از ما نیست. آن بدبخت‌های بیچاره که الآن به آن وضع هستند باید برایشان دعا کنیم که توفیق خدا شامل حال آنها هم بشود.

علیٰکلّ‌حال مسئله این است که این ادعیه‌ای که ائمه علیهم‌السّلام بیان می‌کنند، این ادعیه برای خودشان است نه‌اینکه بخواهند این ادعیه را برای ما بگویند، این ادعیه برای خودشان است و حال خودشان است و عبادت خودشان است و راز و نیاز خودشان است و اگر من مصاحبت با اولیاء را نداشتم، حال آنها را نمی‌دیدم، حال مرحوم آقا را نمی‌دیدم و حال مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله علیهما ـ را نمی‌دیدم، این حرف را نمی‌زدم. من آنچه را که از بیانات، رفتار، کردار، منش و روش آنها در ارتباط با این مسائل شنیدم، همین است که امام سجاد علیه‌السّلام در این دعای ابوحمزه به خدا عرض می‌کند.

حال اولیاء خدا در ارتباط با ذات پروردگار

لذا می‌گویم که آنکه دیگر برای من آن حال خودش را نگفته است، حال خودش بوده است. اگر ما حالا راجع به امام سجاد علیه‌السّلام بگوییم که این حرف‌ها چیست؟! خب آنچه که من از اینها دیدم این‌هم دیگر کشك بوده و برای من فیلم بازی کردند؟! آیا واقعاً می‌خواستند جلوی من فیلم بازی کنند؟! آقای حداد خواسته جلوی من فیلم بازی کند؟! آن اشك‌هایی که از چشمش می‌آمد، آنها فیلم بود؟! آن مطالبی را که بیان می‌کرد و خودش را صفر می‌دید و می‌گفت که آقا سید محمدحسین! بر من حالی می‌گذرد که احساس می‌کنم بدترین خلق خدا در روی زمین هستم. این حرف واقعاً چیست؟ خب آدم اینجا هنگ می‌کند، آدم به سیمای این شخص نگاه می‌کند، به رفتارش نگاه می‌کند. این قضیه چیست؟

از یك طرف می‌گوید که ما در یك مطالبی هستیم که جبرائیل نمی‌تواند نسبت به آن مطالب طَیَران داشته باشد و بتواند به آنجا برسد، از طرف دیگر می‌گوید که من بدترین خلق خدا هستم. این را می‌گویند آن مقامی که انسان در دوطرف، خودش را در ارتباط با ذات پروردگار می‌بیند. اصلاً یك چیز دیگر است. وقتی به خود نگاه می‌کند در ارتباط با خودش، نفس، فقر، ماهیت و حیثیّت وجودی خودش می‌گوید که من بدترینِ عالم هستم و همه بر من شرف دارند و همه بر من فضیلت دارند و آن صفت حسن را که همه دارند، من ندارم. الهی چون در تو می‌نگرم از جملهٔ تاجداران هستم و تاج بر سر و چون بر خود می‌نگرم از جملهٔ خاکساران هستم و خاك بر سر.[1]

خب این‌هم از مطلب امشب راجع به حال و موقعیت امام علیه‌السّلام در ارتباط با پروردگار در این دعاها و مناجات‌ها. امیدواریم که خداوند متعال فهم نسبت به این مطالب و مبانی را به همهٔ ما عنایت کند و ما را پیرو و دنباله‌دار این مکتب و این حرم و حریم قرار بدهد.

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد

---

[1] . ***مناجات‌نامهٔ خواجه عبدالله انصاری***، ص ۹:

«الهی! چون با توام، از جملهٔ تاجدارانم، تاج بر سر؛ و اگر بی‌توام، از جملهٔ خاکسارانم، خاک بر سر!»؛ ص ۲۴: «الهی! چون به تو نگریم، شاهیم، تاج بر سر؛ و چون به خود نگریم، خاکیم و از خاک بدتر!»